

پیامدهای تحول توازن قوای جهانی بر روند صلح و امنیت در خاور میانه در عصر جهانی شدن

محسن قربانی^۱، مهدی جاودانی مقدم^۲، داود کیانی^۳

تاریخ دریافت: ۰۴/۶/۲۷، تاریخ تایید: ۰۴/۷/۱۹

DOI: 10.22034/scm.2025.547918.1949

چکیده:

در گذار محیط بین‌المللی از نظام دوقطبی منعطف (۱۹۴۵-۱۹۹۰م) موضوع همپایگی استراتژیکی با چالش‌های اساسی در روابط بین‌الملل مواجه گردید. موازنه قدرت سنتی که در قرن ۱۸-۱۹ برای اروپا با اتمسفر حاکم تعریف شده بود؛ در قرن بیستم به صورت رقابت‌های تسلیحاتی و سخت‌افزاری توسط دو ابرقدرت امریکا و شوروی تعریف گردید. با توجه به دگرگونی نظام دوقطبی و تحول بنیادین در ساختار قواعد بازی بین‌المللی و مناسبات روابط بین‌الملل از سال‌های ۱۹۹۰ بحران مرجعیت اقتدار، فاکتور اساسی که به سرگشتگی قدرت سخت در همسان-سازی‌های استراتژیک در جهان و مناطق افزوده گشت همانا فرآیند جهانی شدن می‌باشد. جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات به شفاف‌ترسازی قدرت، افزایش مطالبات و پاسخگویی قدرتهای فراملی، فروملی و ساختارهای جانبی منجر گردید. دنیا در قرن بیست و یکم با واگرایی در تمامی حوزه‌های قدرت مواجه گردیده و این امر به بحران‌های درون ساختاری واحدهای سیاسی مناطق از جمله خاورمیانه رهنمون گردید. شرایط حاکم بر قرن بیست و یکم نگرش مفاهیم قدرت را در تمامی عرصه‌ها دگرگون کرد. این تحقیق یک مطالعه کتابخانه ای مبتنی بر بررسی منابع و مقالات و رویداد های مهم بین‌المللی است که با ابزار فیش برداری و در برخی موارد با مصاحبه با کارشناسان خبره مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است .

واژگان کلیدی: توازن قوا، نظام دوقطبی، جهانی شدن، خاورمیانه.

-دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی گرایش روابط بین‌الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.^۱ m.ghorbani7189@iau.ac.ir

- دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران.^۲ Javdani@isu.ac.ir

-دانشیار گروه علوم سیاسی گرایش روابط بین‌الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.^۳ davood.kiani@iau.ac.ir

طرح مساله:

بی شک هرگونه تحول در ساختار نظام بین الملل در سطوح پایین تر نظام نمود خواهد داشت و مناطق ژئواستراتژیک جهان همچون خاور میانه را به میدان رقابت و نبرد قدرت های بالنده برای حداکثر سازی نفوذ خود بدل خواهد کرد. منابع انرژی و معدنی، موقعیت ژئوپلیتیکی موثر و نیز انباشت سرمایه های کلان نفتی، قدرت های فرمانطقه ای را به تداوم حضور و گسترش حوزه نفوذ از طریق حفظ دولت های وابسته و امنیت عاریه ای ترغیب می کند. وضعیتی که علاوه بر عقب ماندگی سیاسی به تولید نا امنی در منطقه دامن می زند.

انرژی، اصلی ترین دغدغه ی ایالات متحده در منطقه غرب آسیا است. این کشور خواهان تضمین جریان آزاد انرژی از این منطقه است که بیشترین ذخایر نفت و گاز جهان را در خود جای داده است. از این روی امریکا حتی در صورت از دست رفتن جایگاهش در نظام بین الملل، روابط سیاسی و نظامی مستحکم خود با کشورهای مهم عرب را حفظ خواهد کرد. امریکا متحد اسرائیل است و خود را متعهد به دفاع نامحدود از آن می داند و با ترکیه نیز مناسبات استواری دارد. این کشور همچنان حضور نظامی چشم گیری در خلیج فارس، عراق و افغانستان دارد و از قدرت تأثیرگذاری بالایی در بحران سوریه برخوردار است. چالش اصلی امریکا در منطقه کماکان مهار قدرت ایران و مقابله با تروریسم اسلام گرای افراطی است که آن را تهدید اصلی برای امنیت ملی خود می داند. ایالات متحده با توجه به موارد فوق خود را ناچار به تداوم حضور مؤثر در منطقه می داند و هرگونه رقابت و تحدید نفوذ از جانب قدرت های بر هم زننده نظم موجود را بر نخواهد تافت. حقیقتی که بر هزینه های امنیتی و تنش های هرگونه تغییر در نظم موجود خواهد افزود.

علی رغم نقش رو به رشد اروپا، چین و روسیه در منطقه غرب آسیا سوال اینجاست که با وجود امکان سواری مجانی، این قدرت های بالنده تا چه حد از انگیزه، توان و منابع کافی برای به دوش گرفتن نقش های امنیتی و سیاسی ایالات متحده در منطقه برخوردارند؟ یا اینکه در عمل از نقش امریکا سود می برند و هر جا بتوانند برای برتری تلاش می کنند.

اروپا به جریان نفت و گاز منطقه وابسته است و مشتاق است برای تضعیف کنترل روسیه بر عرضه گاز در اروپا و صادرات گاز از خاور میانه دست یابد. اروپاییان در هراس ایالات متحده از اسلام گرایان تندرو شریک هستند و به نظر می رسد تا آینده ی قابل پیش بینی جای چالش با آمریکا، شریک امریکا در منطقه خواهند بود .

پوتین پس از آغاز سده بیست و یکم با تکیه بر صنایع نظامی، جایگاه دیپلماتیک و وزنی که در بازار جهانی انرژی دارد از طریق تعامل با اصلی ترین دولت های منطقه روسیه را از نو به خاور میانه بازگرداند و علاوه بر حمایت

نظامی از دمشق در ایجاد شبکه گسترده ای از مناسبات با قدرت های منطقه نظیر ایران، ترکیه، اسرائیل و حتی عربستان سعودی و قطر و مصر تلاش کرد. چین نیز به عنوان یک قدرت سرمایه داری بزرگ، نفوذ فزاینده ای در خاور میانه یافته و در حال حاضر این کشور از نظر نفوذ اقتصادی به همپایگی با ایالات متحده رسیده است.

برخی پویش های منطقه و جریانات و بازیگرانی بعضا نوظهور نیز نظم موجود را بر نمی تابند. هرچند امریکا با برخی قدرتهای این منطقه روابط محکمی دارد اما قدرت نامقبولی است و کنترلی که دارد لرزان است و در صورت افول جایگاه بین المللی اش علاوه بر تهدیدات ناشی از قدرتهای بالنده بین المللی و منطقه ای از جانب پویش ها و جریانات درون خاور میانه نیز تهدید خواهد شد.

افول امریکا به معنی پایان سلطه این کشور در سیاست جهان و آغاز گذار به آرایش تازه ای از قدرت جهانی است که نظم بین المللی نوینی را نوید می دهد. نظامی که رقم زننده آن نه ایالت متحده بلکه چین و احتمالا سایر قدرت های جدید بالنده خواهند بود. پرسش اینجاست که ساختار نظام در حال ظهور چه خواهد بود؟ کدام قدرتها پس از امریکا قادرند یا حاضرند کدام وظایف مورد انتظار از قدرت هژمونیک را به ویژه در مواجهه با چالش ها و مخاطرات بین المللی عهده دار شوند؟ همکاری و منازعات ناشی از ساختار نوظهور چه خواهد بود؟ این تغییرات چه سناریوهایی برای منطقه بحران زای خاور میانه خواهد نوشت؟ به هر روی آنچه مسلم است مسیر پیش رو ناهموار و پرتنش خواهد بود. به ویژه در منطقه ای با تاریخی سراسر کشمکش و میدانی برای رقابت های منطقه ای و بین المللی که به اندازه کافی از درون آشفته است و دغدغه اصلی محقق نیز بررسی این وضعیت می باشد.

لذا موضوعات زیر از جمله از دغدغه های این تحقیق است که به مهمترین آنها می توان به شرح زیر اشاره کرد: بررسی روند جابجایی قدرت در نظام بین الملل، شناسایی مؤلفه های تأثرگذار بر تحول نظام موازنه قوا، ارزیابی روند افول یا کناره گیری ایالات متحده از جایگاه سیادت نظام بین الملل، شناخت قدرت های نوظهور و تحلیل چگونگی ساختار احتمالی نظام بین الملل، شناسایی رهبران آتی جامعه جهانی در مواجهه با حوزه های متنوع مسایل بین المللی بازشناسی منافع و رقابت قدرت ها در مناطق، تأثیر تحول نظم بین المللی بر ساختار همکاری ها، ائتلافات و رقابت ها در منطقه خاور میانه .

چارچوب مفهومی تحقیق:

توازن قدرت به عنوان نظامی بین المللی: در اصل، توازن قوا نوعی نظم بین المللی است. منظور ما از دستور بین المللی چیست؟ هنگامی که مجموعه ای از اشیای گسسته که سیستم را تشکیل می دهند، بر اساس برخی الگوی ها، یک سیستم منظم را نشان می دهد. یعنی رابطه آنها متفرقه یا اتفاقی نیست بلکه با برخی از اصول قابل

تشخیص مطابقت دارد. وقتی چیزها درجه بالایی از پیش بینی را نشان می دهند، وقتی نظم وجود دارد، وقتی الگوهای وجود دارند که منطقی قابل فهم و سازگار را دنبال می کنند، نظم غالب است. پایداری خاصیت سیستمی است که باعث می شود پس از برهم خوردن از حالت تعادل، به حالت اولیه خود بازگردد. گفته می شود که سیستم ها هنگامی ناآرام هستند که اختلالات اندکی باعث ایجاد اختلالات بزرگی شود که نه تنها از ترمیم شرایط اولیه جلوگیری می کند بلکه اثر آشفستگی را نیز تقویت می کند. این فرآیند "بازخورد مثبت" نامیده می شود، زیرا سیستم را به طور فزاینده ای از وضعیت ثابت اولیه خود دور می کند. مثال کلاسیک بازخورد مثبت، مدیریت بانکی ناشی از پیشگویی هایی است که خود به خود انجام می دهند: مردم معتقدند که چیزی درست است (در بانک اجرا خواهد شد)، بنابراین رفتار آنها این واقعیت را ایجاد می کند (همه آنها پول خود را از بانک برداشت می کنند). و مشاهدات دیگران از این رفتار، باور به درست بودن آن را افزایش می دهد، بنابراین آنها رفتارهای مطلوبی را از خود نشان می دهند (آنها نیز پول خود را از بانک بیرون می کشند)، که پیشگویی را حتی بیشتر درست می کند و غیره. (Hardin, 1963, 63 & 73)

سرانجام، حتی رئالیست های توصیف شده از خود نیز تعجب می کنند که آیا توازن قوا، حداقل در سطح جهانی، هنوز در جهان معاصر عمل می کند؟ به دلایل مختلف "واقع گرایانه صدا"، استیون بروکس و ویلیام ولفلفورت جهانی را از تعادل می بینند - جهانی که در آن ایالات متحده اولویت جهانی بدون چالش خود را برای ۲۰ سال یا بیشتر حفظ می کند. (Brooks & Wohlforth, 2008, 1) به جای تلاش ناامیدانه برای بازسازی، استعاره "متعادل کننده" و منطق ناشی از آن. به گفته وی، متعادل سازی رفتار در جهانی عاری از "جنگ های مثلی" و این عقیده که هر کشوری اگر بیش از حد قدرتمند باشد و توسط سایر کشورها کنترل نشود، حاکمیت همه ایالت های دیگر را تهدید می کند معنی ندارد. امروز، زرادخانه های هسته ای به قدرت های بزرگ اطمینان می دهند که نهایت نفوذ پذیری حاکمیت خود را دارند. (Rhodes, 2004, 150) علاوه بر این، جنگ بین قدرتهای بزرگ در عصر حاضر، اگر نه کاملاً مضحک و غیر قابل تصور باشد، به دور از وسیله ای قابل انتظار و معقول برای حل اختلافات آنها است. توازن قدرت نظریه ای است که ریشه در نگاه سرزمینی به ثروت و امنیت دارد - جهانی که دیگر وجود ندارد. (Rhodes, 2004, 150 & Schweller, 2014, 1)

جهانی شدن و تغییرات اساسی در مولفه های قدرت: قدرت در قرن بیست و یکم از سلبی به ایجابی یا تلفیقی با اولویت ایجابی از نظامی به اقتصادی در قالب دانش گسترش یافته است. قرن آتی، شاهد استمرار تفوق قدرت مبتنی بر دانش و اطلاعات و تغییرات عمده در منابع قدرت خواهد بود؛ این امر، مشکلات تازه ای برای همه کشورها، در

زمینه دستیابی به اهدافشان ایجاد خواهد کرد. در این زمان، وجود منابع، دلیل قدرت نخواهد بود؛ بلکه توانایی تغییر دادن رفتار دولت‌ها، نشان دهنده قدرت خواهد شد. برخی روندها در سیاست جهانی، حاکی از آن هستند که در آینده، کنترل فضای سیاسی برای هر قدرت بزرگی، دشوارتر خواهد شد. در این میان، مشکل عمده پیش روی، پراکنده شدن قدرت و جابجایی در شرایط سیاست جهانی پیچیده است که توان هر یک از دولت‌های بزرگ جهان برای دستیابی به اهدافشان را کاهش می‌دهد. در صورتی که بخواهیم آنچه را که در دنیای امروز در حال وقوع است، بفهمیم، ابتدا لازم است، اعمال قدرت بر دیگر کشورها و اعمال قدرت بر نتایج امور را از هم جدا کنیم. واکنش مناسب در برابر تغییراتی که در عرصه سیاست جهان در جریان است؛ کنار گذاشتن توجه سنتی به قدرت نظامی نیست؛ بلکه پذیرفتن محدودیت‌های این کار و تکمیل نارسایی‌های آن با روشن بینی درباره وابستگی متقابل در وادی جهانی شدن است. در نگرش سنتی، دولتها، تنها بازیگران قابل توجه در سیاست جهانی به حساب می‌آیند و واقع امر این است که تنها شمار اندکی از دولت‌های بزرگ در این عرصه، اهمیت دارند. با این حال، «امروزه، بازیگرانی دیگر به طور فزاینده اهمیت پیدا کرده‌اند. امروزه، شرکت‌های چندملیتی از قدرت نظامی برخوردار نیستند، اما از منابع اقتصادی عظیمی بهره‌مندند. مسئله مهم اینجاست که در عصر امروز، ائتلاف‌های پیچیده تری از بازیگران، در نتایج سیاست‌ها تأثیر می‌گذارند. به موازات تغییر در بازیگران سیاست جهان، اهداف نیز تغییر می‌کنند» (نای، پیشین: ۱۲۱-۱۲۳). اگرچه جوزف نای از نظریه پردازان قدرت نرم بوده ولی قدرت سخت نیز مورد توجه است. «امروزه مسائل متعدد، بخش عمده‌ای از منافع دو جانبه کشورها را در بر می‌گیرند که تنها می‌توان از راه همکاری به آنها دست یافت. باید توجه داشت که حوزه‌های مختلف سیاست جهانی، نمایانگر شیوه‌های متفاوتی از توزیع قدرت هستند. بر این اساس، می‌توان از ساختارهای متفاوت قدرت سخن گفت. قدرت دولت‌ها نیز بر همین اساس، با یکدیگر متفاوت بوده و در عین حال اهمیت بازیگران غیردولتی در عرصه‌های مختلف نیز همین وضعیت را داراست» (۹۶-۹۸: ۲۰۰۹ Nye). از سویی دیگر آلوین تافلر معتقد است: «در عصرهای گاه شسته، به ترتیب زور و پول ابزار اصلی دسترسی به قدرت بوده‌اند، ولی در حال حاضر دانایی، برترین و مهم‌ترین ابزار قدرت است و همین مفهوم جابجایی است که تحولات جهان معاصر را در بر می‌گیرد. شکل جدید جابجایی در قدرت سیاسی، لوازم، مقتضیات و شرایط خاص خود را دارد. این جابجایی نیز همچون قدرت اقتصادی تحت تأثیر شدید دانایی قرار دارد و میزان دانایی در جابجایی در قدرت سیاسی دولت نقش بسزایی دارد. در گذشته زور و ثروت نقش زیادی در تغییر قدرت داشت، ولی با ظهور دانایی در عرصه زندگی، جابجایی در قدرت سیاسی نیز دچار دگرگونی شد» (تافلر، ۱۳۷۰: ۱۱۴) الوین تافلر از جمله

صاحب‌نظرانی است که قرن ۲۱ را قرن دانایی محوری می‌داند. چنانکه ذکر شد، جهانی شدن و موج اثرات آن موجب شده تا نگارش و برداشت سنتی از قدرت با محدودیت و عدم مشروعیت همراه شود و زمینه برای برداشت نوین از قدرت فراهم شود. از این رو تأثیر انقلاب ارتباطات، ظهور رسانه‌ها و شبکه‌های هوشمند ارتباطی، افزایش نقش بازیگران غیر دولتی و ... موجبات گذار از قدرت سخت به قدرت نرم را فراهم آورده است. طرح قدرت نرم افق تازه‌ای را در بحث از قدرت مطرح ساخت. «به عبارت دیگر، با مراجعه به طیف متنوع آثار نگاشته شده در باب قدرت، مشخص می‌شود که قدرت نرم مفهوم تازه‌ای را شکل می‌دهد که در قالب آن؛ نظریه قدرت، منابع قدرت و حتی ابزارهای اعمال قدرت مورد بازخوانی و بازتولید واقع شده و در نتیجه، چهره‌های تازه از قدرت مطرح می‌شود که بیش از آنکه ماهیتی سخت داشته باشد، اجتماعی بوده و در شبکه روابط اجتماعی معنا و مفهوم می‌یابد. به تعبیر مانوئل کاستلز، جوامع مدرن چنان تغییر ماهیت داده‌اند که شبکه‌ای شده‌اند و بنابراین نمی‌توان در ساخت شبکه‌ای بجز از قدرت شبکه‌ای که مؤلفه‌های آن اجتماعی هستند، سخن گفت» (کاستلز، ۱۳۸۹-۱۱۹-). مهم‌ترین عامل تأثیرگذار شبکه‌ها بر حوزه فکری و فرهنگی مردم است. با این حال نباید از محدودیت‌های قدرت نرم در اعمال قدرت غافل شد، چراکه قدرت نرم از آنجا که مبتنی بر حوزه‌های غیررسمی سیاست است، در کاربرد و اجرا ممکن است با محدودیت‌هایی مواجه شود. به کارگیری این نوع قدرت دشوارتر است، زیرا بسیاری از منابع مهم قدرت خارج از کنترل حکومتها هستند و اثرگذاری آنها به شدت بستگی به پذیرش مخاطبان دارد. به علاوه منابع قدرت نرم اغلب به طور غیر مستقیم و برای شکل دادن به حیطه، به جهت پذیرش سیاست‌ها عمل می‌کنند و گاه سال‌ها به طول می‌انجامد که نتیجه دلخواه را به دست دهند، چراکه پراکنده‌تر از منابع قدرت سخت هستند و هم به کارگیری آن طاقت فرساتر است. از سوی دیگر سیاست‌شناسان و تصمیم‌گیران سیاست خارجی معتقدند که تکیه بر افکار عمومی، محبوبیت و نظرسنجی دارای اثرگذاری زودگذر است و به هیچ وجه نباید در سیاست خارجی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد (نای، پیشین: ۱۸۳-۱۸۴). با این اوصاف می‌توان از راهبرد ترکیب منابع قدرت اجبار و هنجارهای قدرت اقناع یا همان قدرت هوشمند بهره‌گرفت، چرا که قدرت سخت تا حدود زیادی جاذبه و بازدارندگی پیشین خود را از دست داده و قدرت نرم هم به تنهایی نمی‌تواند محدودیت‌های قدرت سخت را پوشش دهد. موضوعی که امروزه به قدرت هوشمند تعریف می‌شود.

جهانی شدن: جهانی شدن از حدود سه دهه اخیر، یکی از موضوعات مهم و در عین حال ابهام برانگیز در حوزه علوم اجتماعی بوده است، اما تاکنون هیچ تعریف جامعی از آن ارائه نشده است. با این حال، با تسامح می توان جهانی شدن را به منزله گسترش روابط اجتماعی میان ملت ها و در هم تنیدگی زمان و مکان دانست که به دنبال آن مبادلات از مرزهای زمینی فراتر رفته اند و به موازات آن، نقش دولت ها به مرور در حال کمرنگ شدن است. جهانی شدن پدیده ای جدید نیست، بلکه پدیده ای است که از ابتدا در جریان بوده و به مرور توسعه یافته است، به طوری که حتی برخی تسخیر یونان توسط امپراطوری روم را نمونه ای تاریخی از جهانی شدن می دانند که به دنبال آن فرهنگ یونان گسترش پیدا کرد طبق نظر رابرتسون، جهانی شدن عبارت است از فشرده شدن و افزایش این آگاهی که جهان یک کل است. بیشتر صاحب نظران جهانی شدن را پدیده ای چندبعدی می دانند که پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی خاص خود را دارد و در همین ابعاد نمودهای بسیاری داشته است، از جمله در تجارت بین المللی، جهانی شدن فرهنگی موسیقی و مسائل محیط زیست که بدون تردید دولت ها و حاکمیت سرزمینی و ستفالی را به چالش می کشاند و فرصت هایی را برای مطرح کردن موضوعات جدید و حاشیه ای فراهم می آورد.

به سمت یک ژئوپلیتیک جدید از قدرت های منطقه ای در خاور میانه: همزمان با عقب نشینی ایالات متحده از تحمیل نظم بر منطقه، ژئوپلیتیک جدیدی از درگیری قدرت منطقه ای در خاورمیانه در دهه دوم قرن بیست و یکم بوجود آمد. این پویایی ها با افزایش نامنی پس از اشغال عراق توسط ایالات متحده توسط کشورهای منطقه ایجاد شد. بعداً، عقب نشینی آمریکا از منطقه، همراه با محدودیتهایی که جنگهای داخلی و قیامهای اخیر بر توانایی کشورهای با نفوذ یک بار مانند مصر، عراق و سوریه در طرح قدرت منطقه ای ایجاد کرد، منجر به ایجاد استراتژیهای جدیدی از طرف بسیاری از کشورها شد. کشورهای منطقه ای در نتیجه، در دهه گذشته، مصر، عراق و سوریه تحت تأثیر خارجی و مداخلات دولت ها و بازیگران غیر دولتی قرار گرفته اند، در حالی که سایر کشورها - از جمله لبنان، یمن، فلسطین و بحرین - ضعیف شده و قادر به محدود کردن نیستند. چنین مداخلات خارجی، نتیجه این امر یک سیستم منطقه ای است که فضای بیشتری برای رقابت ژئوپلیتیکی قدرت های منطقه ای و همچنین کشورهای خارج از منطقه باز کرده است. این فرایندها، پویایی های ژئوپلیتیکی جدیدی را تعریف کرده اند که قدرت های رقیب سعی در بازتعریف هنجارهای نظم منطقه ای دارند. (Salloukh, 2017, 660)

بقیه این گزارش از طریق بررسی سیاست ها و چشم اندازهای کشورهای بزرگ منطقه، این پویایی را ترسیم می کند. ابتدا توضیح می دهد که چگونه یک ویژگی مشخص از پویایی منطقه ای جدید بوده است - عمدتاً به عنوان

یک نتیجه از سرنگونی رژیم عراق در سال ۲۰۰۳ توسط ایالات متحده - گسترش اهرم منطقه ای ایران توسط ترویج اتحاد بازیگران دولتی و غیر دولتی در سراسر سوریه، عراق و لبنان. نفوذ گسترده ایران باعث ایجاد ناامنی در رقبای، به ویژه کشورهای عربی خلیج فارس شده است. این کشورها، به دلیل منافع رقیب خود، نتوانسته اند به طور موثر تعادل یا ایجاد وزنی متقابل برای ایران ایجاد کنند. در عین حال، آنها از پذیرش ایران با "معامله ای بزرگ" که ممکن است نظم منطقه ای را تثبیت کند، خودداری کرده اند. (Kamrava, 2018, 1)

آشفته‌گی سیاسی ناشی از قیامهای اعراب که از اواخر سال ۲۰۱۰ آغاز شد و واکنش آشفته آمریکا در قبال آنها، فرصتی دیگر برای گسترش نفوذ توسط قدرتهای منطقه ایجاد کرد. بر این اساس، این گزارش تلاش ترکیه و قطر را برای پیشنهاد امکان نظم منطقه ای تعریف شده توسط کشورهایی به رهبری دولت های منتخب مردمی دنبال می کند. به عنوان مثال، کشور بزرگ نظامی که توانایی نظامی ترکیه را دارد، روابط اقتصادی گسترده ای با منطقه برقرار کرد و تلاش کرد تا یک نقش دیپلماتیک بزرگتر در خاورمیانه داشته باشد. در همین حال، کشور کوچک و ثروتمند قطر از اختراعات دیپلماتیک و رسانه های سراسر عرب برای طرح نفوذ در سطح منطقه استفاده کرده است. این تلاشهای کاملاً سازگار برای ایجاد نظم منطقه ای، جمع کردن دولتهای تازه انتخاب شده و نیروهای سیاسی نوظهور، در برابر یک ضد انقلاب به رهبری سعودی فروپاشید که می خواست دولتهای اقتدارگرا را پشتیبانی کند و منجر به گسترش اختلافات داخلی در خطوط فرقه ای و پرورش جنگ های داخلی در سوریه، یمن و لیبی اخیراً، عربستان سعودی و امارات متحده عربی تلاش کرده اند تا منطقه را از طریق مداخلات تهاجمی دیپلماتیک، نظامی و همچنین پشتیبانی مالی سازماندهی کنند. این کشورها ضمن توسعه همکاری های استراتژیک نزدیکتر با اسرائیل و ایالات متحده تحت دولت ترامپ، نفوذ خود را در یمن، عراق، لیبی، لبنان، فلسطین و سایر مناطق گسترش داده اند.

فضای سیاسی و اقتصادی خاورمیانه در نیمه دوم قرن ۲۰: پس از جنگ جهانی دوم منطقه تبدیل به یک

رقابت سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی بین غرب و شرق شده و این امر به مشکلات خاورمیانه با شناسایی رژیم اسرائیل به تهدید صلح و امنیت افزوده شد. به دلایل متعدد دهه چهل قرن بیستم، به عنوان نقطه عطفی در تاریخ منطقه خاورمیانه محسوب می شود. جنگ جهانی دوم موجب تضعیف قدرت های اروپای غربی شد و موجب شد تا در کشور فرانسه و بریتانیا توانایی خود را در جهت حفظ و استمرار نفوذ استعماری در منطقه خاورمیانه از دست داده و بستر مناسبی برای ظهور ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دو قطب حاکم بر نظم جهانی در این منطقه فراهم شود. پایان استعمار اروپایی در این منطقه با اعطای استقلال به جهان عرب ترجمه شد، گرچه طبقه نخبه ای که وارث

این استقلال بودند، همچنان روابط مستحکم خود را با ارباب های سابق اروپایی خود حفظ کردند. اکتشاف نفت و اثبات اهمیت استراتژیک آن در جریان جنگ جهانی دوم، تأثیر مستقیم و فوری بر کشورهای نفتی از خود بر جای گذاشت.

امریکا بر اساس همین واقعیت، عربستان سعودی را به هم پیمان استراتژیک خود در منطقه تبدیل کرد. در حالی که بریتانیا از کشورهای کوچکی حمایت می کرد که در شکل گیری آنها در ساحل غربی خلیج فارس نقش بسزایی ایفا کرده بود و از ذخایر عظیمی نفتی برخوردار بودند. از سوی دیگر، قدرت های غربی اهتمام و توجه روزافزونی نسبت به ایران نفتی از خود بروز دادند که با فشار بر ایران به منظور اختصاص بخش عمده ای از صنعت نفت ایران به شرکت «بریتیش پترولیوم» انگلیسی، شکل واقعی به خود گرفت و به دنبال آن، کودتای امریکایی سال ۱۹۵۳ در ایران اتفاق افتاد که منجر به سقوط حکومت دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران (که صنعت نفت را در ایران ملی کرد) شد و به جای آن شاه مجدد در رأس قدرت قرار گرفت که هم پیمان واشنگتن تلقی می شد. (حاتمی: ۱۳۸۹، ۱۱)

اما ترکیه بعد از جنگ جهانی دوم به غرب گرایش پیدا کرد و به پیمان آتلانتیک شمالی ملحق شد و در واقع بیش از پیش از صحنه سیاسی خاورمیانه دور شد. بعد از جنگ، نفوذ غرب در ترکیه، ایران و کشورهای عربی می توانست به برپایی یک ساختار امنیتی منطقه ای تحت سیطره غرب بینجامد. همین سیاست را امریکا از اواسط دهه پنجاه به بعد در خاورمیانه پیگیری می کرد که در نهایت منجر به انعقاد پیمان بغداد شد. پیمانی که ترکیه، ایران، عراق و بعضی از کشورهای عربی را در زیر یک سقف و در چارچوب هم پیمانی با غرب بر ضد گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در منطقه گرد هم آورد. (همان)

جهانی شدن و ساختار نظام بین الملل: سه متغیر ساختار نظام، جهانی شدن و منطقه ای شدن در نظام تک-چند قطبی به فرایندهای سیاسی بازیگران، شکل و تعیین می بخشند که ظهور بحران ها و نحوه مدیریت آنها، «دیالکتیک» و «اندرکنشی» از همین سه متغیر است. «از منظر سطح کلان، علاوه بر ساختار که بر کل نظام دولت ها تأثیر می گذارد، متغیرهای فرایندی خاصی مانند جهانی شدن و منطقه ای شدن هر چند ممکن است نظام محور باشند نه ساختار محور بخش هایی از نظام را تحت تأثیر قرار می دهند» (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۵). منطقه ای شدن و جهانی شدن در الگوی رفتاری، اشاره به فرایندهایی دارد که ابزارهای مدیریتی در موازنه نامتقارن (ابزار تحریمی، ائتلافی، یکجانبه گرایی، و نهادگرایی) در بحران هایی که از مناطق مشخصی پدیدار می شوند، به گونه ای متفاوت برای مدیریت آن

عمل می کنند؛ مثلاً در بحران اوکراین که در منطقه اوراسیا قرار دارد و یک قدرت ساختار ساز به نام روسیه در آن منطقه حضور ساختاری دارد، روسیه با یک رفتار تهاجمی (ضمیمه کردن کریمه به خود) در صدد مدیریت بحران است، اما قدرت های دیگر، به ویژه اتحادیه اروپا و آمریکا، در واکنش به این اقدام، از طریق ابزار تحریمی (اعمال تحریم های اقتصادی و مالی بر روسیه) و ابزار نهادی در قالب سازمان ملل، در صدد مدیریت رفتار روسیه هستند. لیکن در بحران سوریه به دلیل اینکه این بحران در یک منطقه حیاتی رسوخ پذیر واقع شده است که هیچ قدرت ساختار سازی در آن منطقه وجود ندارد، لذا قدرت های بزرگ از ابزارهای متفاوتی مانند ابزارهای ائتلافی (ائتلاف در برابر داعش)، تحریمی تحریم های اعمالی علیه دولت سوریه)، نهادی (در قالب سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت برای مدیریت این بحران استفاده کرده اند؛ بنابراین چنان که مشاهده می شود، در بحران هایی که در مناطق مختلف پدیدار می شوند، به کارگیری ابزارها متناسب با شرایط بحرانی و منطقه ای، متفاوت خواهد بود. در همین راستا، براساس اینکه بحران در کجا پدیدار شود و اینکه چقدر در زنجیره جهانی شدن قرار داشته باشد، واکنش ها و ابزار مدیریت بحران نیز متفاوت خواهد بود. به دلیل گسترش فرایند جهانی شدن و افزایش وابستگی متقابل بین دولت ها، سرایت و گسترش بحران ها و درگیری ها سرعت گرفته و موجب شده است که / بسیاری از موضوعات داخلی و منطقه ای، ابعادی جهانی به خود بگیرند؛ به همین سبب، بی ثباتی سیاسی و درگیری های قومی در کشورهای مختلف به دلایل مختلفی تجاوز مستقیم به منافع دیگر اعضا ارزیابی می شود. اساس وابستگی متقابل در نظام تک-چند قطبی، عمق و گستره وسیع تری را تحت تأثیر قرار داده و کشورها را نسبت به هم، «حساس تر» و «آسیب پذیرتر» کرده است. افزایش وابستگی متقابل، کاربست انواع تحریم ها» را مؤثر تر کرده و آنها را به ابزاری مهم برای مدیریت و کنترل رفتار دیگر بازیگران تبدیل کرده است؛ از این رو، تحریم می تواند در مقابل کشوری که در زنجیره جهانی شدن و اقتصاد و فناوری جهانی قرار دارد و به نحوی به دیگر بازیگران وابسته است در صورت همراهی دیگر بازیگران به ابزاری کارساز برای کنترل رفتار آنها تبدیل شود.

البته درگیری و تنش بر سر موضوع حضور دولت نامشروع اسرائیل در منطقه، منجر به یک سلسله حوادث شد که در نهایت منجر به رهایی برخی از کشورهای عربی از سیطره و نفوذ کشورهای غربی گردید. شکست رژیم های عربی در مقابل ارتش رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، تأثیر نامطلوبی بر افکار عمومی جهان عرب برجای گذاشت و در حقیقت این شکست ضربه ای اساسی به مشروعیت رژیم های حاکم طرفدار غرب در جهان عرب وارد کرد. از سوی

دیگر این شکست موجب شد تا مطالبات مردمی برای اقدام نظامی بر علیه دولت عبری در منطقه افزایش یافته و موجب احیای مجدد ملی‌گرایی عبری شود. خلیج فارس به عنوان زیرسیستم خاورمیانه توسط امریکا به یک حیات خلوتی پس از جنگ جهانی دوم و خروج بریتانیا در دهه ۱۹۷۰ میلادی تبدیل شد.

جهانی شدن و ساختار نظام بین الملل: از منظر منطقه‌ای شدن، پایان یافتن جنگ سرد، چتر ابرقدرت‌ها که گستره جهانی داشت را از سر دیگر بازیگران، کوتاه کرد و به رقابت‌های میان دو ابرقدرت پایان داد، که این امر، از یک سو، «قدرت نسبی» برخی کشورها را افزایش داد و از سوی دیگر، به دلیل اینکه هریک از این کشورها در منطقه‌ای مستقر بودند، منجر به منطقه‌ای شدن بیشتر نظم و امنیت شد. «در جهان پس از جنگ سرد، قید و بندها و اجبارهای نظام قدرت‌های بزرگ، محدودتر است؛ در نتیجه سیاست‌های منطقه‌ای به خودی خود، محرک و انگیزه نیرومندی برای اقدامات قدرت‌های بزرگ در مناطق مختلف است» (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۱۸۳). بنابر این، بازیگران منطقه در هر منطقه‌ای با خودکفایی بیشتری نسبت به نظام پیشین، نظم و امنیت را در منطقه خود برقرار خواهند کرد و بسیاری از پویش‌های سطح منطقه‌ای در این مناطق از استقلال عمل بیشتری نسبت به گذشته برخوردار خواهند شد. به این ترتیب، قدرت‌های دست‌اول منطقه‌ای، مسئولیت اصلی نظم و مدیریت آن را در مناطق خود بر عهده خواهند داشت.

روش‌شناسی تحقیق:

روش تحقیق در این پژوهش به شیوه‌های کتابخانه‌ای و میدانی با ابزارهای گردآوری اطلاعات از طریق مصاحبه با برخی از اندیشمندان، همچنین فیش برداری رصد سایت‌ها، مجلات و کتابهای مرتبط با موضوع تحقیق و استفاده از تحقیقات علمی دانشگاه‌های معتبر خواهد بود. این پژوهش دارای نوآوری است زیرا در اکثر تحقیقات صورت گرفته پیرامون نظام امنیتی خاورمیانه صرفاً به مؤلفه‌های نظامی و انتظامی و رقابت تسلیحاتی کشورها با یکدیگر توجه شده است. در حالی که این تحقیق برای اولین بار بر مبنای یک رویکرد نظری غالب در روابط بین الملل (واقع‌گرایی ساختاری) تلاش خواهد کرد تا ابعاد نوین امنیتی از منظر نظامی، اقتصادی، سایبری، زیست‌محیطی و اطلاعاتی مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته و بر اساس تأثیرگذاری این مؤلفه‌ها در عصر جهانی شدن، نظام موازنه‌قوای جهانی مورد تبیین و تحلیل قرار داده شود و بر اساس این تحولات اهمیت منطقه خاور میانه در عصر جهانی شدن مورد ارزیابی قرار گیرد.

یافته‌های تحقیق:

عقلانیت استرژیک در موازنه قوای منطقه ای: عقلانیت راهبردی به مفهوم توجه به منافع سایر بازیگران رقیب می باشد. هیچ دولتی نمی تواند مستقل از انتخاب های دیگر دولت ها، بهترین راهبرد خود را برگزیند یا بهترین نتیجه را کسب کند. بنابراین ضرورت های توازن منطقه ای ایجاب می کند که واحدهای سیاسی بتوانند کنش راهبردی خود را براساس جلوه هایی از تعامل گرایی و چند جانبه گرایی مورد توجه قرار دهند. بنابراین بدون ایفای نقش موازنه گرا و مشارکتی، امکان همکاری چند جانبه بازیگران برای سازماندهی توازن منطقه ای امکان پذیر نخواهد بود. این امر نشان می دهد که توازن منطقه ای از یک سو نیازمند مشارکت بازیگران منطقه ای و بین المللی است و از سوی دیگر، توازن منطقه ای با جلوه هایی از کنش عقلایی بازیگران حاصل می شود

خصلت برجسته عقلانیت راهبردی این است که بازیگران مسیرهایی را برای کنش خود انتخاب کنند که بر اولویت ها و رفتارهای قابل انتظار دیگران مبتنی است. شکل گیری چنین فرایندی به منزله عقلانیت، بازیگران در آتش استراتژیک محسوب می شود. بنابراین توازن منطقه ای در شرایطی شکل می گیرد که زمینه پذیرش نظریه بازی ها به عنوان جزء اصلی تحلیل در قالب فکری زمامداران ایجاد شود. عقلانیت راهبردی به عنوان محور اصلی کنش بازیگران در ساختار دوقطبی محسوب می شد.

براساس الگوی عقلانیت راهبردی در کنترل محیطهای منطقه ای نشانه هایی از چند جانبه گرایی ساختاری در دستور کار قرار می گرفت. در چگونگی اجرای چنین فرایندی، " بازیگران و مقامات اجرایی نقش موثری برای تبیین شکل بندی های قدرت و کنش بازیگران در روند مدیریت بحران دارا می باشند. کارگزار اجرایی به عنوان نیروی تکمیلی ساختار سیاسی تلقی می گردد. زمامدارانی که تصمیم گیری آنان براساس الگوی موازنه انجام می گیرد. تلاش دارند تا جلوه هایی از مشارکت و چندجانبه گرایی راهبردی را محور اصلی تصمیم گیری خود قرار دهند. این الگوی رفتاری در دوران ریاست جمهوری جورج بوش پدر و همچنین باراک اوباما از فراگیری بیشتری برخوردار بوده است، در حالی که جورج بوش پسر و کلینتون تمایل چندانی به بهره گیری از و چندجانبه گرایی راهبردی در ارتباط با موضوعات امنیت منطقه ای و بین المللی نشان ندادند. هرگونه توازن منطقه ای از یک سو بر ضرورت همکاری های چندجانبه قرار دارد از سوی دیگر، زیرساخت کنش بازیگران می بایست بر مبنای جلوه هایی از توازن و جهت گیری همکاری را برای نیل به هدف مشترک حاصل گردد.

سازماندهی توازن منطقه ای خلیج فارس و خاورمیانه در دوران بعد از جنگ سرد را می توان به منزله الگوی همکاری جویانه قدرت های بزرگ به همراه بازیگران منطقه ای دانست. محور اصلی کنش آنان را اشتیاق قدرت تشکیل می دهد. هر گزینه راهبردی در سیاست بین الملل برای نیل به منافع مؤثر و سازمان یافته شکل می گیرد. منافی که چندین بازیگر می کوشند تا سیاست های منطقه ای خود را در راستای ایجاد تعادل قدرت و منافع سازماندهی نمایند.

اهداف ایجابی استفاده از قدرت سخت و نرم با اولویت نرم افزاری: رژیم اسرائیل یکی از پایه های اساسی ژئوپلیتیک آمریکا در منطقه بوده و متحد اصلی این کشور در خاورمیانه محسوب می شود. امنیت و بقای این رژیم، همواره از مهم ترین اهداف خاورمیانه ای سیاست خارجی آمریکا بوده است. اهمیت این رژیم پس از انقلاب اسلامی و خروج ایران از اردوگاه غرب و شکست سیاست دو ستونی آمریکا افزایش یافته است؛ و لذا حفظ رژیم اسرائیل، یکی از اهداف مهم آمریکا در لشگرکشی اخیر خود به خاورمیانه و تغییر ماهیت مبارزات مردم فلسطین از نوع سوسیالیستی یا ملی گرایی به ماهیت اسلامی را در کنار شکست مذاکرات به اصطلاح صلح مورد توجه و دقت قرار دهیم. بر همین اساس همه روسای جمهور آمریکا و سایر دولتمردان این کشور در همه حال از این رژیم و قدرت یابی آن در منطقه حمایت کرده و این اقدام خود را در حوزه منافع ملی خود توجیه نموده اند.

تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، موجودیت اسرائیل از سوی رادیکالیسم و ناسیونالیسم عربی تهدید می شد؛ اما از زمان شکل گیری جمهوری اسلامی و ظهور جنبش های اسلامی، بزرگ ترین تهدید علیه امنیت و حیات اسرائیل، اسلام گرایی و گروه های اسلامی بوده است. از نظر آمریکا گرایش های اسلامی رادیکال برخاسته از فقدان توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - آموزشی است؛ لذا صیانت از موجودیت اسرائیل در گروی توسعه همه جانبه کشورهای منطقه و به تبع آن خشکاندن ریشه های اسلام گرایی می باشد. بدین ترتیب این طرح (طرح خاورمیانه بزرگ) که آمریکا با لشگرکشی به خاورمیانه و حمله به کشورها در صدد اجرایی کردن آن است، راهبرد و راهکاری برای تأمین امنیت و موجودیت اسرائیل محسوب می شود. (دهقانی، ۱۳۸۳، ۴۸۵)

رژیم اسرائیل یکی از ایالت های آمریکا (۵۱) پس از ۱۹۴۸ میلادی در منطقه قلمداد گردیده و حفظ آن مهم است. در صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ در خصوص لزوم حمایت از اسرائیل و ممانعت از پیدایش قدرت های جدید آمده است: «آمریکا ممکن است نتواند مانع بروز تهدیدات جدی تری شود و ناگزیر شود

برای پشتیبانی از رژیم اسرائیل یا جلوگیری از ظهور یک قدرت مسلط منطقه‌ای یا پیشگیری از دستیابی برخی کشورهای مشخص به سلاح‌های کشتار جمعی، بر حضور نظامی خود بیفزاید. (اداره سیاسی سپاه، پیشین، ۱۲۷)

امریکا می‌خواهد که تمامی کشورهای منطقه به لحاظ توان استراتژیکی از رژیم اسرائیل پایین‌تر باشند. بررسی ارتباط آمریکا با رژیم اسرائیل از ابتدا تاکنون روند فزاینده‌ای داشته است به نحوی که مواضع بوش پسر درباره اسرائیل در نوع خود منحصر به فرد است؛ موضوعی که در سخنان روسای جمهور پیشین دیده نشده است. چنانچه بوش عنوان کرد، دولت اسرائیل ایالت پنجاه و یکم آمریکاست. کنگره آمریکا طی گزارشی اعلام کرد: «اسرائیل دوست و متحد ایالات متحده است و امنیت این کشور برای ثبات منطقه و منافع ایالات متحده حیاتی می‌باشد. پروژه خاورمیانه بزرگ که آمریکا سعی دارد با حضور همه‌جانبه خود زمینه تحقق آن را فراهم آورد، ضمن این که بنا دارد دولت‌های تهدیدکننده اسرائیل را از سر راه این رژیم بردارد، می‌بایست با مشروعیت‌سازی این رژیم در منطقه، امنیت مطلق را برای آن فراهم سازد. این هدفی است که منافع کلان‌تر آمریکا را نیز حاصل می‌کند و آن عبارت است از تسلط بر خاورمیانه. (باقری، ۱۳۸۴، ۱۲۸) در نگرش فوق نویسنده به درستی آمریکا را در خاورمیانه اشاره می‌کند. قرار گرفتن موضوع رژیم اسرائیل در صدر اهداف و منافع آمریکا در منطقه حساس خاورمیانه، با در نظر گرفتن این واقعیت که اولاً این رژیم متحد استراتژیکی آمریکاست و ثانیاً به لحاظ نفوذ پر قدرت لابی رژیم اسرائیل در ساختار حکومتی آمریکا و نیز سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی داخلی و خارجی آمریکا، توجه به ثبات و امنیت رژیم اسرائیل در این سطح از اولویت‌بندی چندان هم بعید و دور از ذهن نمی‌باشد. (صفحه و منبع مشخص ندارد طالب‌پور، روزنامه کیهان، ۸۷/۵/۱۳) آمریکا از رژیم اسرائیل به عنوان پارادایم انتقال سیاست‌های فرامنطقه‌ای استفاده می‌کند. به طور کلی، اشغال کشورهای مسلمان از جمله افغانستان، عراق و فشارهای مضاعف بر ایران، سوریه، حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی فلسطین در راستای حفظ امنیت رژیم اسرائیل و به رسمیت شناختن آن توسط ایران ارزیابی می‌شود. آمریکا می‌خواهد هژمونی نظامی - امنیتی خود را بر منطقه حاکم نموده تا نیروهای مقاومت را تحت عنوان مبارزه با تروریسم سرکوب نماید. (صفحه و منبع مشخص ندارد صبح صادق، ۸۷/۶/۱۱، ۱۱)

امریکا در قرن بیست و یکم می‌خواهد از جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دشمن بالقوه به تصویر بکشد. رایان، توازن منطقه‌ای بخشی از سیاست حفظ وجود "محسوب می‌شود.

سیطره بر منطقه سوق الجیشی خاورمیانه سیاست اهداف سلبی: خاورمیانه بزرگ‌ترین منطقه چالش آفرین، پر فروش‌ترین تسلیحات و حیاط خلوت آزمون سیاست‌های آمریکا در قرن ۲۱ از لبنان، عراق، و سوریه و یمن بوده است. از زمانی که آمریکا به تدریج از زمان جنگ جهانی اول و به ویژه از اواخر جنگ جهانی دوم، وارد تعاملات بین‌المللی شد، سلطه بر مناطق استراتژیک جهان را دنبال کرد و این موضوع همواره از اصول و اهداف مهم آن‌ها بوده است. نگاهی بر نقشه جغرافیایی پایگاه‌های نظامی آمریکا در سراسر جهان و به خصوص در آسیا و اروپا این امر را به خوبی نشان می‌دهد. ضرورت پیگیری این هدف، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی دوچندان شد و در حال حاضر این باور جدی در آمریکا وجود دارد که بقای قدرت و حفظ برتری قدرت آمریکا در جهان در گرو تسلط این کشور بر مناطق استراتژیک جهان است. جهت‌گیری نظامی آمریکا در مناطق استراتژیک جهان نیز با دو هدف اساسی: ۱- تسلط بر منابع انرژی ۲- تسلط و انحصار بازارهای مصرف، دنبال می‌شود. (باقری، پیشین، ۹۹) در بن‌مایه استراتژی‌ها و دکترین سیاست خارجی بازیگران حکومتی آمریکا سیطره بر جغرافیایی اقتصادی، بازارهای مالی، پولی و به تبع آن ساخت‌های سیاسی در منطقه خاورمیانه است.

جابجایی تحول مفاهیم قدرت در خاورمیانه: با توجه با آمار و ارقامی که در مورد خرید سلاح و افزایش توان نظامی کشورهای تأثیر گذار در منطقه توضیح داده شد، شاهد گسترش حس بی‌اعتمادی بین کشورهای تأثیر گذار در منطقه هستیم، از جمله موارد بی‌اعتمادی در سطح منطقه می‌توان به بیرون راندن سفرای عربستان از ایران، اعدام شیخ نمر، قطع روابط میان ایران و عربستان و همچنین حمایت‌های ترکیه از عربستان اشاره کرد. در وضعیت کنونی روابط ایران و عربستان در یک بافت موقعیتی پیچیده شامل شکاف‌های متقاطع و متراکم قرار دارند. «به معنای دیگر باید بپذیریم که از یک سو ما در بین دولت حاکم بر ریاض و دولت حاکم بر تهران، نوعی شکاف‌های ناشی از نگرش‌های قومی و فرقه‌ای را می‌بینیم. از سوی دیگر شاهد شکاف‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و نظامی هستیم. موضوع فوق موجب پیچیدگی روابط میان ایران و عربستان در بافت موقعیت کنونی شده است» (مطهرنیا، ۱۳۹۴).

در واقع نتیجه نگرفتن ریاض از چهار سال جنگ فرسایشی در سوریه سبب شد عربستان دست به انتخاب سختی بزند. «ملک سلمان با شناخت از فضای داخلی ایران این بار دستور اعدام شیخ نمر، روحانی شیعه را صادر کرد تا در اقدامی تحریک‌آمیز ایران را در شرایط سختی قرار دهد» (کبریایی زاده، ۱۳۹۴). عربستان با حمله به سفارت و کنسولگری عربستان در ایران، رایزنی‌های سیاسی برای کاهش روابط کشورهای دوست و متحدش علیه ایران را آغاز کرد. اقدامی که در راستای انزوای ایران در منطقه تعبیر می‌شود و موجب تغییر رویکرد دو کشور از تقابل غیر مستقیم و غیابتی به

مواجهه مستقیم شده است. «حمله نظامی به شیعیان، عدم همکاری در تعیین هویت قربانیان حادثه و تشکیل ائتلاف نظامی اسلامی از جمله این نشانه‌ها محسوب می‌شود. در راهبرد جدید، عربستان با اجرایی شدن برجام سعی دارد با تخریب مناسبات ایران با کشورهای منطقه به سد بزرگی برای بازگشت ایران در دوره پس‌برجام به صحنه سیاست جهانی تبدیل شود. منطقه‌ای کردن تنش بین تهران و ریاض در جغرافیای نظامی خاورمیانه اگرچه با حمایت متحدین عربستان روبرو شد اما کشورهای عربی از آن انتقاد کردند و آن را بازی با آتش دانستند» (همان، ۱۳۹۴).

در زمینه اختلاف بین ایران و عربستان می‌توان گفت از یک سو سخن از شیعه و سنی و جنگ نیابتی در مناطق جغرافیایی مانند سوریه، بحرین، یمن و بعضی از دیگر مناطق با عنوان اصطکاک میان این دو نگرش دیده می‌شود. از سوی دیگر ما شاهد رقابت استراتژیک ایران و عربستان در موضوعات مختلف سیاسی و اقتصادی در منطقه هستیم (مطهرنیا، ۱۳۹۴). بی‌اعتمادی بین دو کشور در منطقه در حال افزایش است. در همین زمینه، حسن روحانی، رئیس جمهوری اسبق ایران معتقد است همکاری عربستان با آمریکا و اسرائیل در منطقه کمکی به سیاست‌های عربستان و افزایش امنیت منطقه خاورمیانه و دوستی و اعتماد عربستان به آمریکا و اسرائیل یک شکست استراتژیک خواهد بود.

نتیجه‌گیری :

یکی از نکات اساسی و مهم در این پژوهش مسئله موازنه قوا، هم‌نوازی قدرت‌ها در سه حوزه منطقه‌ای قرن ۱۸، ۱۹، جهانی در قرن ۱۹ (۲۰-) و جهانی منطقه‌ای در قرن ۲۱ می‌باشد.

بر این اساس با نظریه‌های منطقه‌گرایی، توازن قدرت، جهانی‌گرایی رئالیسم و نئورئالیسم، جهانی شدن قدرت و امنیت ارتباط پیدا می‌کند.

کلید نوشتار بر پیشینه تاریخی روابط بین‌الملل، نظام دوقطبی و نظام دگرگون‌شونده جهانی شدن از تکانه‌های جهانی شدن قدرت، امنیت و صلح می‌باشد.

در بررسی موازنه قوای سنتی ۱۸۱۵-۱۹۱۴ اروپا که بعد از مدتی به تقابل قوا منجر شد وارد مباحثات تئوریک رئالیسم سیاسی و نئورئالیسم قدرت در عصر نظام وارگی دوقطبی شده که مرجعیت موازنه‌سازی قدرت جهانی، منطقه‌ای در چارچوب راهبردهای استراتژیکی آمریکا، شوروی قریب به نیم قرن بوده است. ولی در شرایط تصلب قدرت جهانی و توزین قدرت در مناطق توسط یک بازیگر قدرتمند به همراه قدرت‌های سطوح دوم و سوم منطقه‌ای پس از سال‌های ۱۹۹۰ میلادی دچار قبض و بسط مفهومی در روابط بین‌الملل گردید. به طوری که در پژوهش با ابهام به قدرت جهانی مسلط، مشترک و متوازن‌ساز و بی‌ثبات‌کننده در دو حوزه خرد و کلان بین‌المللی نگریده

شده است. جهانی که در پایان قرن بیستم با بحران اقتدار عصر قطبیت مواجه و بی‌ثباتی در فضای استراتژی‌های جهانی و منطقه‌ای هدایت گردید. در فضای حاکم مولفه‌هایی همچون قدرت، امنیت، صلح از یک راهبرد معناداری برخوردار نبوده است.

در مجموعه امنیت منطقه ای خاورمیانه، کشمکش امری محتمل است و روشن نیست که هیچ رخدادی محتملی در منطقه سرشستی متفاوت از یک ساختار بحران زای کلاسیک داشته باشد. شکست فرایند صلح، خصومت اعراب و اسرائیل را طی چندین سال آینده ریشه دار تر می کند. حتی اگر در آینده ای محتمل حیات رژیم اسرائیل مورد تهدید نبود و صرفاً به عنوان یک بازیگر (قدرتمند) در یک نظام سیال تر موازنه قدرت مطرح بود، بازهم سطح بالاتر توسعه آن بیم و هراس را در همسایگان القا می نمود. همانگونه که در فرایند صلح نیز مشخص شد، نفی حق حیات موجودیتی به نام اسرائیل از سوی اعراب و مسلمانان می تواند به بیم از قرار گرفتن آنان در حاشیه اقتصادی در برابر کانونی به نام رژیم اسرائیل بدل شود. شاخصی دیگر دال بر ذاتی بودن خصیصه کشمکش زایی در خاورمیانه تأثیر بازگشت ترکیه است. همراه شدن یک ترکیه فعال به عنوان یک هم پیمان بومی به اسرائیل قدرت می بخشد و موقعیت آمریکا در منطقه را تقویت می کند. همچنین امکان به وجود آمدن کشمکش و صف بندی های تازه به ویژه با سوریه، عراق و ایران را به وجود می آورد. دموکراتیزه شدن در کشورهای عربی نیز به واسطه بالا بردن امکان طرح مطالبات عامه مردم می تواند به وخامت کشمکش ها بیانجامد، در عین حال که رخداد آن خیلی سریع و محتمل نخواهد بود. این منطقه بسیار مستعد آن است که به یک وضعیت فاقد ساختار سوق یابد و با توجه به سطح بالای دوستی ها و خصومت ها و رقابت های موجود در منطقه، شانس این که یک رژیم امنیتی جدی یا جامعه امنیتی طی دو دهه آینده شکل گیرد، عملاً صفر است. احتمال این که یک پوشش بیرونی نیز بتواند جای این فقدان را بگیرد کم است. زیرا هم قدرت مقاومت های درون منطقه ای بالا است و هم اراده برای عهده دار شدن این مهم از سوی قدرت های بزرگ وجود ندارد. سطح بالای نفوذ آمریکا در منطقه تا آینده ای قابل پیش بینی و مادامی که آمریکا خود راتنها ابرقدرت به حساب آورد و نگران وضعیت نفت و موقعیت اسرائیل باشد، پابرجا خواهد ماند اما با گذشت زمان سیر نزولی خواهد یافت. جایگاه آمریکا نیز تضمین شده نیست. انقلاب ها با تغییرات شگرف سیاسی در شیخ نشین ها، همانگونه که پیش تر در ایران رخ داد، می تواند به راحتی موقعیت (آمریکا) در حوزه خلیج فارس را زیر و رو کند. همانگونه که عراق نیز به خوبی می داند، مرزهای عراق، سوریه، اردن و کشورهای شبه جزیره عربستان ریشه

های سطحی دارند. این کشورها به جای تاریخ یا مشروعیت های مستقل خود، در چارچوب حاکمیت حقوقی اعطایی از جامعه بین المللی پابرجا مانده اند. هرگونه نقش مهم تر برای اتحادیه اروپا در زیر مجموعه های کانونی این منطقه، قطع نظر از مغرب بسیار دور از ذهن است. هرگونه کاهش در اهمیت اقتصادی نفت بی تردید منفعت جهانی را نسبت به منطقه کاهش می دهد. امکلنات لندن برای دگرگونی از راه ایجاد تغییر در ساختار قدرت یا تغییرات در الگوهای دوستی و خصومت در منطقه وجود دارد. برخی از این امکان پذیری ها، مثلاً از بین رفتن خصومت اعراب و اسرائیل و یا دگرگونی بنیادین در کشورهای عربی و یا ایفای نقش قوی تر از جانب ترکیه در منطقه می توانند چنین تغییرات اساسی را پدید آورند. چون بسیاری از بازیگران در این مجموعه امنیت منطقه ای کشورهای ضعیف هستند، تغییرات در رهبری آنها می تواند موجب تفاوت های شگرف شود و با سپری شدن دوره قدیمی ترها، نسل تازه رهبری بر سر کار خواهند آمد. اما با توجه به پیچیدگی منحصر به فرد و در هم آمیختگی صف بندی ها و دشمنی ها در بین شمار بسیاری از اعضای این مجموعه امنیت منطقه ای تغییرات باید آن چنان عمده باشد تا بتواند در نحوه عملکرد یا سرشت مجموعه امنیت منطقه ای در کل تفاوت ایجاد کند. در این راستا، سطح مسلط امنیت در خاورمیانه، منطقه ای است. سطح (متغیر) منطقه ای تاکنون بر هرگونه مداخلات ابرقدرت ها فائق آمده و آنها را لغا نموده است. پوشش های امنیتی دو زیر مجموعه شامات و خلیج فارس هرچه بیشتر در هم می آمیزند به گونه ای که پوشش های کل مجموعه امنیت منطقه ای بر زیر مجموعه های فرعی آن غلبه می یابد.

دلایل ذاتی از عوامل مذهبی، اختلاف های ایدئولوژیک، مناقشه بر سر جایگاه و رهبری گرفته تا منازعات قومی، سرزمینی و حقوق مربوط به آب همگی منابع نیرومند و پایدار بومی کشمکش و ناامنی را تشکیل می دادند. سطح جهانی به سه وجه در این منطقه نقش داشت. نخست و مهم تر از هرچیز از راه تأمین جنگ افزار، چگونگی توزیع قدرت و سطوح مطلق برخورداری از زور را تعیین می نمود. به این ترتیب در طول دوره جنگ سرد مداخلات قوی و رقابت جویانه سطح جهانی در راستای حفظ و تقویت پوشش های منطقه ای به کار گرفته شد. هرچند در ظاهر درست است که حتی بدون مداخله های سطح جهانی، بازهم ساختاری زورمند و کشمکش زا در خاورمیانه پابرجا بود، اما به همان مراتب صحیح است که مداخله های آمریکا و شوروی گاهی اوقات در تعیین نتایج مؤثر و بی شک در بالا بردن مقیاس جنگ ها نیز تعیین کننده بود. دوم این که مداخله

های ابرقدرت ها گاهی اوقات پوشش های کشمکش بین کشورها و نه درون کشوری در منطقه را فرو می نشانند یا تعدیل می کرد. این نکته به ویژه در مورد ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد صحت دارد .

سوم این که، سطح جهانی به خودی خود عمدتاً به عنوان منبع قدرتمند تهدید در منطقه و در عین حال منبعی برای پشتیبانی از رقابت های بومی تلقی می شد. این نکته به همان سادگی تکرار جنبه امنیتی دادن به اقتصاد سیاسی جهان به شیوه رایج در بسیاری از کشورهای جهان سوم نبود اما عنصری از آن را می شد در خاورمیانه یافت. افزون بر این، عناصر خاص درباره فرهنگ اسلامی و اسرائیل در اینجا دخیل بودند. از نگاه اعراب و مسلمانان، پیوستگی نزدیک بین امریکا و اسرائیل منبع عمده تهدید به حساب می آمد و همچنین فرهنگ کلی ترس از تهدید غرب (با برخی موارد از کمونیسم) علیه ارزش های اسلامی و خصومت متقابل نسبت به آن وجود داشت. ناسیونالیستهای عرب و اسلام گرایان در دادن جنبه های امنیتی به تهدیدهای غرب، در مورد موضوع های فرهنگی در مقایسه با موارد اقتصادی ، راه آسان تری در پیش داشتند. خاورمیانه مصداق بارزی از الگوی نمونه تبدیل یک فرایند پس از استعمار به یک ساختار کشمکش آفرین است. بسیاری از کشورهای حاصل تازه استعمار زدایی شده در افریقا دارای مرز های قرار دادی و ریشه های فرهنگی و سیاسی سطحی هستند اما در خاورمیانه این وضعیت در نتیجه ایدئولوژی های پان عربی و پان اسلامسیم متعدد و خیم تر شده بوده و دولت های تازه را از مشروعیت بی نصیب ساخته است. نخبگان رهبری در آنها با ناامنی روبرو بوده و کشور سازی برای آنها یک دل مشغولی بزرگ به حساب می آمد . هر چند سیاست داخلی عموماً آشفته و غیر دموکراتیک است .اما در بیشتر دوره ها با موفقیت در درون نظام های کشوری مهار می شدند. البته در هر سه زیر مجموعه نمونه های روشنی وجود داشته اند که طی آن ها سطح داخلی به سطح بین کشوری جریان یافته و با خود جنبش های شورشی و دارای نقش های عمده امنیتی را پدید آورده اند. اما (در خاورمیانه) جز در مورد لبنان ، این حرکت ها همچون افریقا موفق به از پای در آوردن نظام دولت نشده اند. در کل ، پوشش های سیاسی و نظامی در روابط بین کشوری که در برخی موارد از هویت های فرامنطقه ای ریشه می گرفتند، سبب ناامنی بین المللی در خاورمیانه می شدند .

در مجموع ، سوابق موجود نشانگر آن است که یک نظام دولت و ستفالیایی مستحکم اما ابتدایی ، به طور پیوسته بسیاری از موضوع ها را در چارچوب خود وارد می کند هویت های عربی و اسلامی تا اندازه زیادی

خود را با دولت سازگار نموده اند و طی آن اسلام گرایان به جنگ های مذهبی بیشتر در مخالفت با نخبگان حاکم در کشورهای خود تمرکز یافته اند. طرح منازعات بر سرآب هم در مقیاس سیاست های موجود بین کشوری باقی مانده است. شکاف بین شیعه و سنی نیز برپایه روابط ایران با اعراب تعیین می شود. عمده ترین فرایندهای ناکام منطقه مسأله فلسطینی ها (هرچند در جریان فرایند صلح به وضعیت شبه کشور نزدیک شدند) و کردها بودند.

فهرست منابع :

- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۰). «جهانی شدن، دهه سوم انقلاب و امنیت خارجی جمهوری اسلامی پران» در مجید مختاری، گفتمان امنیت ملی. تهران: موسسه مطالعات سیاسی و فرهنگی اندیشه ناب.

- اداره سیاسی سپاه (بهار ۱۳۸۶). فصلنامه مطالعات سیاسی روز، س ۶، ش ۲۳.

- باقری، سیامک (۱۳۸۴). پروژه خاورمیانه بزرگ طرحی در راستای استعمار فرانویین، اداره سیاسی سپاه، تهران.

جزوه کارشناسی ارشد محمدباقر قالیباف، سند استراتژی امنیت ملی قرن ۲۱، امریکا (۱۹۹۷).

- تافلر، آلویین. ۱۳۷۰، تغییر ماهیت قدرت. مترجم: شاهرخ بهار و حسن نسورایی بیدخت در تهران: مرکز

ترجمه و نشر کت باقری، سیامک (۱۳۸۴). پروژه خاورمیانه بزرگ طرحی در راستای استعمار فرانویین، اداره

سیاسی سپاه، تهران.

جزوه کارشناسی ارشد محمدباقر قالیباف، سند استراتژی امنیت ملی قرن ۲۱، امریکا (۱۹۹۷).

- تافلر، آلویین (۱۳۷۵) جابه جایی در قدرت، ترجمه شهین دخت خوارزمی، جلد اول، تهران انتشارات سیمیرغ

-تافلر، آلوین (۱۳۷۰) تغییر ماهیت قدرت، ترجمه شاهرخ بهار و حسن نورایی بیدخت، تهران، مرکز ترجمه و

نشر کتاب

- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال. (۱۳۸۸). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تهران: سمت

-دهقانی، جلال‌الدین (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت‌های جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات

راهبردی، ج ۷، ش ۳.

-کاستلز، مانوئل. ۱۳۸۹. عصر اطلاعاتی، مترجم: احمد علیقلیان، افشین خاکباز و علسی پایسا تهران: طرح نو

کبریایی زاده، حسین. (۱۳۹۴). «جنگ سرد در خاورمیانه». قابل دسترس در سایت ابرار معاصر تهران.

-مطهرنیا، مهدی. (۱۳۹۴). «آینده روابط ایران و عربستان و نقش متغیرهای دخیل». قابل دسترس در سایت ابرار

معاصر تهران.

-نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت در عصر اطلاعات (از واقع گرایی تا جهان سوم)، ترجم سعید میرزایی. تهران:

پژوهشکده مطالعات راهبردی

نای، جوزف، (۱۳۸۷) قدرت نرم: ابزارهای موفقیت در سیاست بین الملل ترجمه سید فخر روحانی و مهدی

نای، جوزف، (۱۳۹۳) آینده قدرت، ترجمه احمد عزیززی، تهران، نشر نی، چاپ دوم

نای، رابرت کوهن، جهانی شدن، تازه ها و شیرینک بها، ترجمه شهرام فرسایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال

چهاره هشتم، شماره ۲، تابستان ۷۶، ص ۳۷۹

نصرالله حجازی، نحوه ما حیبت اجتماعی دولت در ایران اما ۵۷) بررسی رابطه دولت و جامعه، رساله دکتری

(تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰)

-Baldwin, D.A. (2012) Power and International Relations, in Handbook of International Relations. Online Book .

-Shanebrook I. Richard Halting (2003), Proliferation of Long-Range Ballistic Missiles, Bulletin of Science Technology & Seeley.

Consequences of the transformation of the global balance of power on the process of peace and security in the Middle East in the era of globalization

Abstract:

In the transition of the international environment from a flexible bipolar system (1945-1990), the issue of strategic coherence faced fundamental challenges in international relations. The traditional balance of power, which was defined in the 18th-19th centuries for Europe with the prevailing atmosphere; in the 20th century, it was defined in the form of arms and hardware competitions by the two superpowers, the United States and the Soviet Union. Considering the transformation of the bipolar system and the fundamental transformation in the structure of the rules of the international game and the relations of international relations since the 1990s, the crisis of authority, the main factor that added to the confusion of hard power in strategic alignments in the world and regions is the process of globalization. The globalization of information and communication has led to the transparency of power, increased demands and accountability of supranational, subnational and peripheral powers. In the 21st century, the world has faced divergence in all areas of power, and this has led to internal structural crises in political units in regions, including the Middle East. The conditions prevailing in the 21st century have transformed the perception of power concepts in all areas. This research is a library study based on a review of sources, articles and important international events, which have been analyzed using the tool of documenting and in some cases by interviewing experts.

Keywords: balance of power, bipolar system, globalization, Middle East.